

Harry's feet

One of Harry's feet was bigger than the other. "I can never find boots and shoes for my feet," he said to his friend Dick. 🗣️

"Why don't you go to a shoemaker?" Dick said. "A good one can make you the right shoes."

"I've never been to a shoemaker," Harry said. "Aren't they very expensive?"

"No," Dick said, "some of them aren't. There's a good one in our village, and he's quite cheap. Here's his address." He wrote something on a piece of paper and gave it to Harry. 🗣️

Harry went to the shoemaker in Dick's village a few days later, and the shoemaker made him some shoes. 🗣️

Harry went to the shop again a week later and looked at the shoes. Then he said to the shoemaker angrily, "You're a silly man! I said, 'Make one shoe bigger than the other,' but you've made one smaller than the other!" 🗣️

پای هری

یکی از پاهای هری از آن یکی بزرگتر بود. او به یکی از دوستانش بنام دیک گفت : من اصلا نمی توانم کفشی با پوتینی اندازه پایم پیدا کنم.

دیک گفت : چرا پیش یک کفش دوز نمی روی؟ یک کفش دوز خوب کفشی اندازه پاهایت می دوزد.

هری گفت : من تا به حال به کفش دوز مراجعه نکرده ام. خیلی گران نمی گیرد؟

دیک گفت : نه. بعضی از آنها گران نمی گیرند. یک کفش دوز خوب و نسبتا ارزان در روستای ما هست. این هم آدرس اوست. دیک یک چیزهایی روی کاغذ نوشت و به هری داد. چند روز بعد هری به کفش دوزی روستای دیک رفت و کفشی برای او دوخت.

هفته بعد هری دوباره به مغازه رفت و به کفشهایش نگاه کرد. بعد با عصبانیت به کفش دوز گفت : تو احمقی! من گفتم : کفشی بدوز که یک لنگه اش بزرگتر از دیگری باشد اما تو یکی را کوچکتر از دیگری دوختی.